

## فقر و جنبش‌های اجتماعی در ایران

پرویز پیران\*

در این مقاله ابتدا کوشش شده است تا دو مفهوم کلیدی بحث، یعنی فقر و جنبش‌های اجتماعی تعریف و دیدگاه‌های مختلفی که به بررسی این مفاهیم پرداخته‌اند، معرفی گردند. در رابطه با مفهوم فقر و جنبش‌های اجتماعی همچنین به اغتشاش مفهومی گسترده‌ای که به ویژه در ایران وجود دارد اشاره شده و از دیدگاه‌های عمده در مطالعه فقر و فقرزدایی یاد شده است. پس آن‌گاه با مروری بر مهم‌ترین انواع جنبش‌های اجتماعی در غرب و در جهان سوم، تلاش شده است تا نشان داده شود که گرچه تغییرات اساسی در سطح جهان - از جمله پیدایش دولت رفاهی، جذب شدن جنبش‌های کارگری در درون اتحادیه‌ها و سندیکاها (که نهادهای میانجی برای بی‌آزارسازی جنبش کارگری محسوب می‌شوند) و یا جهانی شدن - نقش طبقه کارگر و لذا جنبش‌های کارگری را به شدت کاهش داده است، لیکن روابط فقر و جنبش‌های اجتماعی رابطه‌ای پایدار باقی مانده است. امروزه جنبش‌های

---

\* جامعه‌شناس، عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی  
< Pooria@mavara.com >

چندطبقه‌ای جانشین جنبش متشکل کارگران گردیده  
لیکن هنوز تهی‌دستان شهری مهم‌ترین نیروی  
حرکت جنبش‌های اجتماعی‌اند. از این‌رو، رابطه  
فقر و جنبش‌های اجتماعی در دوره‌های مختلف  
مورد اشاره قرار گرفته‌اند. همچنین کوشش شده  
است تا نشان داده شود که در حال حاضر بخش  
عمده‌ای از جنبش‌های اجتماعی، خشونت‌ستیز و  
درون‌سیستمی می‌باشند و چنانچه دولت‌های جهان  
سومی هوشمندانه آن‌ها را به رسمیت نشناسند  
امکان تبدیل شدن آن‌ها به حرکات شورش‌گرانه  
تخریبی وجود دارد که ممکن است به دخالت  
بیگانگان منجر شود.

کلیدواژه‌ها: ایران، جنبش اجتماعی، فقر  
تاریخ دریافت مقاله: 83/11/5  
پذیرش مقاله: 84/5/16

#### مقدمه

مقاله حاضر از پیوند دو مفهوم یعنی فقر و  
جنبش‌های اجتماعی پدید آمده است. بدین اعتبار  
این پرسش مطرح می‌گردد که فقر چگونه بر جنبش‌های  
اجتماعی تأثیر می‌گذارد و از آن تأثیر می‌پذیرد.  
لیکن در آغاز باید اعتراف کرد که گرچه هر دو  
مفهوم فقر و جنبش‌های اجتماعی چه در عرصه‌های  
تخصصی و چه در دنیای زنده زندگی و در میان  
مردمان کوی و برزن و بازار، بارها و بارها مطرح  
و موضوع گفت‌وگوهای گاه آتشی‌نی بوده‌اند که به  
هایو نیز ختم شده‌اند، مفاهیمی سخت پیچیده و

گن‌گاند. بررسی بحث‌های یادشده در زمان و مکان مناسب، گرچه سخت دلکش‌اند و شنوندگان را به خود جلب می‌نمایند، اما موضوع بحث حاضر نیستند. در مقاله حاضر کوشش شده است تا با یاری گرفتن از دو مفهوم کلی‌تر یعنی «علوم اجتماعی باربیط» و «علوم اجتماعی بی‌ربط»، رابطه بدیهی فرض‌شده بین دو مفهوم کلیدی بحث حاضر، مورد کند و کاو قرار گیرد، تا نشان داده شود که چگونه با دور شدن از برداشتهای دنیای زنده زندگی، سادگی اولیه رنگ می‌بازد و مشخص می‌گردد که عامیانه گردیدن برخی از مفاهیم فاخر علوم اجتماعی در مجموع و جامعه‌شناسی به ویژه، چگونه به برداشت‌های نادرست، پیش‌فرض‌های ناروا و نتیجه‌گیری مغرضانه منجر می‌شود. دردناک آن‌که در این سرزمین تمامی بحث‌ها چه تخصصی و چه عامیانه، چه درست و نادرست، در کنار هم و با هم، همچنان تکرار می‌شوند و معیاری برای شناخت این دو از یکدیگر به جز توان و سلیقه فردی یافت نمی‌شود. این کاستی بزرگ از آن روی به حیات خود ادامه می‌دهد که هرکس بی‌توجه به کار دیگری و با احساس بی‌نیازی از آن چه که در دنیای مفاهیم علوم اجتماعی و انسانی می‌گذرد، درگیر بحث خویش است و هنوز مسأله علوم اجتماعی و تحقیق نهادینه نگردیده است. برای مثال کسی تعجب نمی‌کند که

علیرغم بحث‌های گسترده و نقدهای کوبنده چهار دهه گذشته در باب فرهنگ فقر این موضوع به یکباره با آب و تاب در یکی از پرتیراژترین روزنامه های کشور (ایران، مرداد 84) مطرح و هیچ توضیحی درباره آن همه نقد کوبنده ارائه نمی شود و چنان موضوع مطرح می‌شود که گویی همین چند روز پیش این کشف عظیم صورت گرفته است. کسی هم تعجبی نمی‌کند و با گذر زمان واکنشی هم نشان داده نمی شود. همگان تفسیر آن را می شنود و این پندار ناروا چندباره مطرح می‌شود که فقرا درگیر چرخه فقرند و در نهایت گناه فقیر بودن به گردن ف قرا می‌افتد. گویی شرایط از هر حیث آماده است و بحث هایی چون نابرابری، نهادینه شده و بازتولید فقر به عنوان راه‌کار یا مکانیسم، حفظ نیروی کار ارزان یا هرگز مطرح نشده و یا بی‌مورد است. کمی پس از ارائه فرهنگ فقر آقای اسکار لوئیس که البته به مذاق محافل قدرت سخت خوش‌آمد و برای آن در تالارهای دانشگاه هاروارد و مشابه آن کف‌ها زدند، بدون اغراق ده ها کتاب و مقاله منتشر گردید که به بایگانی مفهوم فرهنگ فقر منجر شد و تنها در سرزمین ما چنین تحفه ای از بایگانی به درمی‌آید و با آب و تاب آن هم در هزاره سوم و در هیاهوی جهانی سازی از بالا یا از دریچه اقتصاد دوباره مطرح می‌شود. کسانی چون چارلز آ.

والنتین (Charles A. Valentine)، جک رواج (Jack Roach)، اورویله گورسلین (Orville Gurslin)، جین لابنز (Jean Labens) در دهه شصت میلادی، جیمز دی. کوکروفت (James D. Cockroft)، آندره گوندر فرانک (Andre Gunder Frank)، دیل ال. جانسون (Dale L. Johnson) در دهه هفتاد میلادی، استوارت مک‌فرسون (Stewart Mac Pherson) و جیمز میجلی (James Midgley) در دهه هشتاد میلادی تنها چند نمونه از انبوه انتقادات بسیار تند ارائه شده در مورد فرهنگ فقر می‌باشند همه این انتقادات سبب شد که خود اسکار لوئیس نیز از بحث اولیه عقب نشست. ضمناً انتقادات یاد شده نشان دادند که چگونه «نظریه فرهنگ فقر» علی‌رغم هیاهوی بسیاری که به راه انداخت و برکنار از جایگاه رفیعی که نصیب نظریه‌پرداز آن گردانید، نه بحث علمی که ایدئولوژی توجیه‌کننده فلاکت نهادینه و بازتولید شده است. به قول دیل ال. جانسون: «فرهنگ فقر» مشهود در میان استعمارشدگان، توسط مردمانی که هنوز به سنت‌ها سخت وابسته‌اند و آنانی که با انگ عقبمانده روبرویند، تولید نشده است. بلکه محصول توسعه تاریخی جوامعی است که فقرا را محکوم شرایط اجتماعی می‌سازد که فقرا، خود، در مورد آن شرایط هیچ کنترلی ندارند. احساس ناامیدی محض، فقدان یاری متقابل و فقدان احترام به خود، رقابت مرگبار بین خود فقرا، و تمامی ویژگی‌هایی

که در فرهنگ فقر اسکار لوئیس توصیف شده اند، توسط عملکرد نظام اقتصادی و ساختارهای طبقاتی و قدرت جوامع سرمایه داری در دنیای معاصر، تولید می‌گردد. (1972:1-290) جالب آن‌که همان ویژگی‌هایی که افرادی چون اسکار لوئیس به عنوان مظاهر «فرهنگ فقر» اعلام می‌دارند و خواستار نابودی آن ویژگی‌ها برای خروج از فرهنگ فقرند - یعنی «دقیقاً آنچه که از سنت گرایی» فرهنگ‌های بومی (ارزش‌های خانواده، همبستگی گروهی و سازمان‌های محله‌ای) برای بقاء آن‌ها در محیطی خصمانه باقی مانده است -، استعمارشدگان را به عنوان اعضاء نوع انسان، از سقوط اخلاقی حفظ می‌کنند. در مقابل چنین ویژگی‌های محافظ‌ت‌کننده‌ای که تئوریسین‌های غربی وابسته به ساختار قدرت رسمی خواستار نابودی آن‌ها بودند، نهاد دیگری که به قول فرانکس فانون (در نفرین‌شدگان زمین)، گاه‌به‌گاه به حفظ فقرا از نابودی مطلق و سقوط کامل کمک می‌کند، عمل شورش است.

شاید کوشندگان وادی علوم اجتماعی، از جمله نگارنده که در این وادی دانش‌آموزی می‌کند فقط در ایران عزیز خودمان، هنوز مجبورند به طرح بحث‌های پنج دهه قبل بپردازند. چرا که دیگر کسی در این دوران و انفسای جهانی‌سازی به نبش قبر فرهنگ فقر نمی‌پردازد. اما در جوامعی که گفت‌وگو رایج نیست،

هرکس چون جزیره ای به دور از آن دیگری سردرگریبان خویش با خود نجوا می‌کند. گذر ایام و رفتن و آمدن دهه‌ها را باکی نیست و ظاهراً قرار نیست که علوم اجتماعی علی‌رغم کاهش و تعدیل و رد و نقض دایمی یافته‌ها، برهم انباشتی تلقی شود و به پیش رود. مضحک آن‌که هرگاه چنین بحثی مطرح می‌شود، برخی در پس موضوعی که درست نفهمیده‌اند - یعنی چند دیدماني یا چند پارادایمی بودن علوم اجتماعی در هر زمان - مخفی می‌شوند حال آن‌که این نکته که ممکن است چند نگاه نظری در هر زمان در مورد پدیده‌های اجتماعی و انسانی صادق باشد به معنای آن نیست که علوم اجتماعی به پیش نمی‌رود، یافته‌های برهم انباشت نمی‌شود و هر حرف نادرست و غیرمستندی در هر زمان و مکان علی‌رغم اثبات نادرستی آن برای ابد صادق می‌ماند. لذا سخن گفتن از علوم اجتماعی باریط و بی‌ربط، توجیه شده، ضروری و بهنگام به نظر می‌رسد. امید است نسل جوانی که در وادی علوم اجتماعی گام می‌نهد از نسل نگارنده کارنامه قابل قبول‌تری ارائه دهند و با رنج بردن، علوم اجتماعی بی‌رابطه را بایگانی کرده و به خلق علوم اجتماعی بومی متعهد، رهایی‌بخش، افسانه و اسطوره زدا، و با معنا همت گمارند. چنین علوم اجتماعی‌ای صرفاً بر پایه نقد مطلع (Informed Critics) به دنیا می‌آید و نقد مطلع با

کار شبانه روزی و مطالعه و تحقیق عاری از حب و بغض‌های رایج، آن‌هم با عنایت به دیالکتیک عام و خاص، یعنی آزمون دستاوردهای علوم اجتماعی و انسانی در ظرف بومی و به امید درک واقعی شرایط حاکم بر هر جامعه مفروض به وجود می‌آید و برای فرارفتن از حال به آینده‌ای تکامل یافته‌تر و در جهت تولید نظری و روش شناختی در سطح جهانی و پیوستن به قافله تولیدکنندگان دانش پدید می‌آید. برای تحقق این امر، تنها اندرز کافی نیست. ایجاد بخش‌های علوم اجتماعی متعهد به موارد یاد شده و تحقیق و نگارش بر این پایه ضروری است. نقد حاضر که نقد نگارنده نیز می‌باشد امیدوار است که نسل جدید کوشندگان علوم اجتماعی، چون نگارنده و بسیاری از اعضاء نسل او، دیگر سیاهی لشکر روشنفکری معیوب جهان سومی نباشد که هم در عروسی و هم در عزا سرش بریده می‌شود. آنان باید از خود بپرسند که چگونه است که در کشوری با بیش از سه میلیون دانشجو شمارگان کتاب‌های منتشره رو به کاهش نهاده است و شمارگان دو هزار جلدی مدت‌ها بر دکه کتابفروشی‌ها به امید دستی که آن‌ها را بگشاید به انتظار طولانی محکوم اند؟ پاسخ آن است که عضویت در سیاهی لشکر یاد شده به مطالعه چندانی نیازمند نیست و تاکنون کسی را بدان علت بازخواست نکرده‌اند. مباحث در عرض یکدیگر مطرح



می‌شوند و با خواندن چند مقاله از همان دست ،  
ورود به دنیای شبه روشنفکری ممکن به نظر می‌رسد.  
فاجعه زمانی تکمیل می‌گردد که سرقت آثار دیگران  
و بریدن سر و گوش جملات و دستکاری حداقل در آن‌ها  
و یا ترجمه نادرست چند مقاله و بالاخره  
تصویربرداری از کتاب و تقسیم آن بین دانشجویان  
و گرو گرفتن نمره و مدرک آنان در قبال ارائه  
ترجمه‌های نادرست دانشجویی برای چاپ، جواز ورود  
به آن سیاهی لشکر را صادر می‌نماید. پس جای تعجب  
ندارد که در تولید دانش جهانی سهمی نداشته و یا  
سهمی بس نحیف نصیب شده است و چه انواع کالا  
واردکننده و مصرف‌کننده صرف محسوب می‌شویم. بر  
تمامی کوشندگان به‌ویژه جوانان این وادی فرض است  
که با ارائه نقدهای کوبنده، محیط علمی کشور را  
پالایش نمایند و به قول استاد ی گرانقدر که خود  
از سعدی نقل قول کرده است: «شحنه باید، که دزد  
در راه است». این خارج از متن پرملاز و دردناک  
از آن‌جا آغاز شد که فقر و جنبش‌های اجتماعی از  
جمله مفاهیمی به شمار می‌روند که دریایی از سره  
و ناسره آن‌ها را احاطه کرده است. با پذیرش این  
کاستی بزرگ، روشنفکری ایران حداقل در محدوده  
علوم اجتماعی، گامی به جلو می‌نهد و با غلبه بر  
آن به رسمیت شناخته خواهد شد . که بگذار و  
بگذریم تا بعد.

## 1) طرح مسأله

چنانچه به بحث اصلی باز گردیم، باید پذیرفت که «عمل شورشی نیازمند ارزیابی جدیدی از خود است، نیازمند رد سبک‌های فرهنگی غالب به نمایندگی از فرهنگی اصلی‌تر و یا طبیعی‌تر می‌باشد. این عمل نیازمند درک این امر است که تقصیر وجود فقر، نه برگردن خود فقرا که برگردن دیگرانی است که مسئولاند. این حس ضروری است که فلاکت، حاصل اراده غیر قابل درک پروردگار توانا نیست بلکه نتیجه اولویتهای ساختار قدرت مادی و ملموس است. عمل شورشی آغاز سازندگی تاریخ به دست انسان و نقطه پایان ساخته شدن توسط تاریخ است (Hyden, 1968:36). بر پایه‌ی چنین درکی انقلاب‌ها، قیام‌ها، خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی می‌رویند. سال‌ها قبل روشنفکران بخش فرانسوی کانادا یعنی کبک، که همواره از نابودی ویژگی‌های تاریخی خود ناراحتانند در نشریه (Des Queve Çois) به نکته‌ای اشاره کردند که دقیقاً در مورد فقرا نیز صادق است. آنان اعلام داشتند که «در سطح فرهنگی، ما اجتماعی تشخیص‌زدایی شده به حساب می‌آییم. زیرا از آغاز از ویژگی‌های خاص فرد تهی گردیده ایم؛ و همین تهی‌گردیدن از ارزش‌ها و ویژگی‌ها، عامل پیدایش و تقویت و رشد همان تشخیص‌زدایی و نابودی هویت ماست. در واقع تشخیص‌زدایی و عاری شدن از

ویژگی‌های خاص خودمان دو جنبه اساسی از خودبیگانه شدن است که گرفتار آن ایم». چنان‌که این ادعا در چارچوب مباحث فقر گنجانیده شود به این موضوع ختم می‌گردد که فقرا فقیرند چون از امکانات و خصایصی تهی شده‌اند. و تا زمانی که این شرایط ادامه یابد همچنان فقیر می‌مانند. آنچه که ساکنان بخش فرانسوی کانادا سال‌ها قبل اعلام داشته‌اند گرچه به استعمار شدن درون وطنی اشاره دارد، لیکن به طبقات و گروه‌های بومی‌های اجتماعی و دسترسی نامساوی و نامتعادل آنان به قدرت و امکانات - چه در دنیای غرب و چه در دنیای جهان سوم - قابل تعمیم است. لیکن به راستی فقر و جنبش‌های اجتماعی را چه پدیده‌هایی به شمار آوریم زیرا برکنار از آن‌که چه درباره این دو گفته می‌شود، بهر تقدیر فقر و جنبش‌های اجتماعی در خارج از ذهن آدمیان موضوعاتی عینی و ملموس‌اند.

به قول معروف کافی است که از پنجره به بیرون نگاه کرد تا فقر را دید و خوب گوش کرد تا ندای جنبش‌های اجتماعی را شنید. پس موضوع مطالعه حاضر نشان دادن این واقعیت است که وجود گسترش فقر سبب شکل‌گیری انواع حرکات دسته‌جمعی می‌گردد که یکی از انواع متعدد آن جنبش‌های اجتماعی است که از ساختمندی بیشتری برخوردار است و متشکل‌تر به

نظر می‌رسد.

## 2) تعریف مفاهیم

### 1-2) فقر

«فقر پدیده‌ای کاملاً شناخته شده است. اما در عین حال در باب تعریف آن اجماعی وجود ندارد می‌توان فقر را واقعیت و یا ویژگی شخصی خاص، خانواده‌ای یا گروهی معین در نظر آورد. فقر زمانی به معضل تبدیل می‌شود که توسط خود فقرا و یا دیگران، ناخوشایند تلقی گردد. اما فراتر از این امر، در مورد این که چه چیزی فقر را می‌سازد و پدید می‌آورد نیز اتفاق نظری وجود ندارد» (Prasad, 1985:3)

فارغ از اغتشاشی که پیرامون مفهوم فقر وجود دارد، معمولاً بین آن چه که فقر مطلق (Absolute Poverty) و فقر نسبی (Relative Poverty) خوانده می‌شوند تمایزی قایل می‌شوند و این تمایز چنان تکراری شده که کمتر اثری در باب فقر می‌توان یافت که به این تمایز اشاره و به ارائه تعریف هر یک اقدام نکرده باشد (اطهاری، 1379؛ پیران، 1379؛ رییس‌دانا، 1379).

خط فقر هم مفهومی است که بارها مورد بحث قرار گرفته و بر پایه پیمایش‌های بودجه خانوار تعیین می‌شود. معمول چنان است که با تکرار پیمایش‌های یادشده، برای تعیین مقیاس یا طیف عمومی فقر

میزان و گستردگی فقر را اندازه گیری می‌نمایند. در این رابطه معمولاً هم از شمار فقرا و هم از گستره و گستردگی آن‌ها یاد می‌شود. با مفهوم خط فقر مسایل سیاسی به میدان می‌آیند. زیرا خط فقر تنها يك قرارداد است و می‌توان آن را کم و زیاد کرد و با کم کردن آن، شمار فقرا البته روی کاغذ و در گزارش‌های اداری کم می‌شود. برداشت عمومی آن است که معمولاً خط فقر به نحوی غیرواقعی کم تر از واقعیت موجود تعیین می‌گردد. برای دستیابی به جمعیت زیر خط فقر، کل جمعیت براساس درآمد به دهک‌هایی تقسیم می‌گردد و مقیاسی ده ده کی ساخته می‌شود. سپس استاندارد زندگی بالاترین و پایین‌ترین دهک مقایسه می‌شوند و به نقطه ای می‌رسیم که گویای حداقل لازم برای زندگی قابل قبول است. از آن نقطه به پایین، فقیر محسوب می‌شوند. نقطه یادشده از طریق توزیع درآمد در جمعیت بهتر به کف می‌آید و گویای فقر نسبی است. فقر مطلق با عدم امکان برآوردن نیازهای پایه ای (غذا، مسکن، پوشاک و ...) تعریف می‌شود. چنین تعریفی را تعریف اقتصادی متعارف می‌خوانند و گویای فقدان درآمد لازم برای تامین نیازهای پایه ای است (پیران، 19:2002).

بخش عمده ای از منابع موجود در باب فقر که از تعاریف اقتصادی متعارف استفاده می‌کنند، سخت

مجدوب اندازه گیری کمی آن اند. معمولاً چنین اندازه‌گیری‌ای در قالب دیدمان (پارادایم) خنثای آماری انجام می‌شود که می‌کوشد تا جمعیت را به فقیر و غیرفقیر تقسیم کند. چنین دیدماني که به طور گسترده توسط دولتها به کار می‌رود پدیده‌ای به نهایت پیچیده با ابعادی گوناگون و درهم تنیده را سخت ساده تصور می‌کند و آدمیان این حاملان «جهان بزرگ» را در حد عدد و آمار تنزل می‌دهد. از این روی جای شگفتی نیست که برنامه‌های فقرزدایی تدوین شده بر پایه این دیدمان تا بدین حد با دنیای زنده و واقعی زندگی و با مسایل واقعی مردماني که گروه‌های هدف چنان برنامه‌های محسوب می‌شوند، بیگانه از کار درمی‌آیند.

در نگاه اقتصادی متعارف بر پایه خط فقر، موضوعات گوناگونی از جمله بهداشت و شاخص‌های متعدد اجتماعی به غفلت رها می‌شوند و این غفلتی بزرگ است زیرا اجازه نمی‌دهد که محققان به این واقعیت توجه کنند که فقر، موضوعی با ابعاد و جنبه‌های گوناگون است که بعد اقتصادی تنها یکی از آنهاست. نباید قربانیان واقعی فقر یعنی زنان و کودکان را از یاد برد، همچنین نمی‌توان توجه نکرد که فقیران تمامی سرزمین‌ها دارای راه‌کارهای انطباق با فقر می‌باشند که فقرا از طریق آنها می‌کوشند تا از فقر بگریزند. چنین راه‌کارهایی

سخت‌نوآورانه است و جالب.

جدا از انتقادهای مطروحه و شمار بیشتری که طرح نشده‌اند، باید اذعان داشت که تعاریف رسمی فقر براساس درآمد و یا مصرف کالا (Merit) (یعنی دسته‌کالایی که جامعه در ضرورت آن‌ها اجماعی کامل دارد) از جهاتی با ارزش‌اند. همان‌گونه که راتن اعلام کرده است: «تعاریف استاندارد شده برای تدوین‌کنندگان خط‌مشی‌ها و سیاست‌سازان و برنامه‌ریزان فوایدی دارند. زیرا چنین تعاریفی مقیاس‌های واحدی را برای مقایسهٔ موارد وقوع فقر در متن‌های گوناگون و در طول زمان در بین گروه‌های مختلف به دست می‌دهند (فقر شهری، فقر روستایی، فقر شهری در نقاط مختلف جهان، مناطق مختلف و درون کشور، فقر بین مردان و زن ان رئیس خانوار، بین پیران و جوانان و غیره). همچنین چنین محاسباتی امکان بررسی زمانی فقر بین گروه‌های مختلف را فراهم می‌آورد. داده‌های مقایسه‌ای برای توزیع امکانات در میان گروه‌های هدف یا فقرا سودمند است. بدیهی است که کمی کردن فقر، شمار معیارهای به کار رفته برای توصیف آن را سخت محدود می‌سازد. از این‌رو داده‌های یادشده صرفاً تصویری از واقعیت فقیر بودن را ترسیم می‌دارد. (Wratten, 1995:15)

از این‌رو به جای کنار گذاشتن یکبارۀ تعاریف

اقتصادی متعارف فقر، باید با مطالعه وضع بهداشتی، آموزشی، فرهنگی، اجتماعی و سایر ابعاد در بین فقیران به تکمیل آن پرداخت و کاستی‌های آن را مرتفع ساخت. توجه به ابعاد غیراقتصادی فقر سبب شده است تا محققان از فقر اقتصادی صرف فاصله گرفته و مفاهیمی چون فقر انسانی (Human Poverty) به معنای فقدان توانمندی‌های پایه‌ای بشر (مواردی مانند بی‌سوادی، فقر تغذیه‌ای، امید بقاء کوتاه، بهداشت روانی نامناسب، خطر ابتلاء به بیماری‌هایی که قابل جلوگیری‌اند و نظایر آن) را مطرح سازند. (گزارش فقر UNDP، 20:2000) نکته بسیار مهم دیگر در تعریف و بررسی فقر، حقوق فقرا در ارائه تعریف خودشان از فقر است. دیگر آن‌که فقرا باید قادر شوند تا بر ارزیابی فقر و تدوین خط مشی‌های فقرزدایی اثر گذارند و در چنین فراینده‌ای حضور یابند. ثابت شده است که در بسیاری از موارد، تعریف فقرا از فقر با تعریف محققانی که عموماً به طبقات متوسط و بالا تعلق دارند تفاوت‌های آشکاری دارد و با درک این واقعیت انکارناپذیر، روش‌های مشارکت‌جویانه در مطالعه فقر مطرح شده و روز به روز اهمیت بیشتری به کف آورده‌اند. انسان‌شناسان بیش از سایر تخصص‌ها در ارائه روش‌های مشارکت‌مدار و مشارکت‌محور



پیشگام بوده اند. (پیران، 2002:24)

بررسی‌های انسان‌شناختی مشخص ساخته است که از نظر نیازمندان، مفاهیمی چون آسیب‌پذیری و حقوق دسترسی و دریافت، به مفهوم سازی در زمینه فقر یاری فراوان می‌نماید و تا حد بسیار زیادی درک جامعه از فقر را عمیق‌تر و گسترده‌تر می‌نماید و فرایندی را که به فقر منتهی و فقرا را تولید می‌کند بهتر نشان می‌دهد. آسیب‌پذیری معادل فقر نیست بلکه به معنای بی‌دفاع بودن، احساس ناامنی و در معرض خطر و فشار قرار داشتن است. حقوق دسترسی و دریافت نیز شیوه‌های پیچیده دسترسی افراد و خانواده‌ها به منابع و اداره و هدایت منابع را می‌رساند. (Beall, 1993; Sen, 1981) بهتر است برای جلوگیری از طولانی شدن کلام، دیدگاه‌های مختلف موجود در باب فقر به صورت جدولی ارائه گردد. جدول شماره 1 این موضوع را نشان می‌دهد. (Wratten, 1995:19)

جدول 1: معنا، اندازه‌گیری و سیاست‌های فقرزدایی در باب فقر شهری

تعریف فقر شهری	نحوه اندازه‌گیری	استفاده در برنامه‌های فقرزدایی شهری
1- دیدگاه اقتصادی متعارف:	دیدگاه کمی، استفاده از مقیاس اندازه‌گیری آماری	تاکید بر بازتوزیع در سطح کلان افزایش بهره‌وری و درآمد از

<p>طریق ایجاد اشتغال . درگیر شدن با فقر مزمن از طریق پرداخت مستقیم تور تأمین اجتماعی و یارانه به کالاهای اساسی</p>	<p>یکسان (معمولاً خط فقر بر اساس پیمایش بودجه خانوارها ) ، اندازه‌گیری گسترده فقر (تعداد افراد فقیر) و عمق فقر (میزان درآمد گروه‌های بالای خط فقر)</p>	<p>فقر عبارت است از فقدان درآمد (مصرف) به شکل مطلق و نسبی</p>
<p>تاکید بر حمایت در سطح خرد برای قادرسازی افراد در مشارکت اجتماعی و اقتصادی و تقویت توان آنان برای خروج از فقر شامل دخالت در سطح محله و اجتماعات کوچک برای تقویت وضع بهداشتی، تحصیلی، ارتباطات. اعتبار برای بنگاه‌های اقتصادی کوچک مقیاس ، افزایش ظرفیت افراد برای تصمیم‌گیری موثر بر سرنوشتشان. مشارکت سیاسی، آموزش حقوقی، عدم تمرکز، تصمیم‌گیری در سطوح محلی (فقرا) می‌دانند منابع چگونه باید در محله آنان مصرف شود ( و</p>	<p>تجزیه و تحلیل کیفی فرایند بنیادین فقر و نحوه اثرگذاری فقر بر گروه‌های مختلف در درون فقرا (از جمله جوان، پیر، زن و مرد، انواع خانوار، کاست و گروه‌های قومی). استفاده از روش‌های مشارکت مدار از پایین به بالا از جمله گفت‌و شنود گروهی متمرکز، تاریخچه زندگی افراد، طبقه‌بندی بر پایه ی ثروت و تدوین نقشه فقر برای مشخص‌سازی درک مردم از فقر، آسیب‌پذیری و حق دسترسی و دریافت در بین خانواده‌ها و در سطح محله و اجتماعات</p>	<p>2- دیدگاه مشارکت محور توسعه اجتماعی: فقر چندبعدی است و تعریف آن در بین گروه‌های مختلف متعدد است.</p>

<p>تقسیم‌بندی نیازهای گروه‌های مختلف در درون مجموعه‌ی فقرا</p>	<p>کوچک</p>	
<p>دیدگاه کل نگر و ترکیبی به توسعه شهری و فقرزدایی، بازتوزیع منابع برای دسترسی به نیازهای پایه‌ای فقرا، هماهنگسازی مداخله در زمینه بهداشت پایه‌ای، آب و فاضلاب، کنترل آلودگی‌ها، خشونت خانوادگی و امکانات اوقات فراغت. تایید ارتباطات سیاست‌های ملی، اقتصادی و اجتماعی و فقر در نواحی شهری و روستایی</p>	<p>ارزیابی‌های کمی و کیفی مکمل یکدیگرند. کمی کردن شامل تدوین شاخص‌های اجتماعی از جمله امید بقاء، موارد وقوع بیماری، سطوح تحصیلی، درآمد و هزینه‌ها است. نیاز به درک توزیع فضایی فقر در سطح شهری برای اختصاص منابع به فقیرترین گروه‌ها. در مناطق فقیرنشین درک نیازهای هر گروه فرعی از فقرا ضروری است.</p>	<p>3- دیدگاه توسعه‌ای ترکیبی: دلایل فقر متعدد و به هم مرتبطاند. (عوامل محیطی، خانواری، بهداشتی، سلامتی، تولید درآمد، تحصیلات و غیره) لذا باید به تمامی عوامل به طور هماهنگ پرداخت</p>

## 2-2) جنبش اجتماعی

حال که تا حدودی مفهوم فقر مورد بحث قرار گرفت بهتر است به مفهوم کلیدی دیگر بحث یعنی جنبش‌های اجتماعی پرداخت و سپس رابطه این دو را بررسی کرد. جنبش‌های اجتماعی (Social Movements) نیز از مفاهیم پرتناقض علوم اجتماعی است. به ویژه که کاربرد این مفهوم در باب کشورهای جهان سوم و از جمله ایران با تناقضات عدیده‌ای همراه است. زیرا بخش عمده اعتراض‌های مردمی کشورهای جهان سوم به

دلیل محدودیت حق و طرح اعتراض، ناگهانی و انفجاری بروز می‌کنند و شکل قیام و شورش، خ‌ یزش ناگهانی و انقلاب را به خود می‌گیرند. این که آیا چنین مفاهیمی در قالب جنبش‌های اجتماعی قابل طرح و تبیین و تفسیرند یا خیر، محل بحث فراوان بوده است. اما قبل از پرداختن به چنین بحث عمیقی بهتر است از تعریف جنبش اجتماعی آغاز کرد .

معنای لغوی جنبش عبارت است از «اسم مصدر از جنبیدن، تکان و حرکت» (عمید، 1376:471) این لغت‌نامه برای جنبش اجتماعی معنایی ارائه نکرده است. لغت‌نامه‌های آموزگار و معین نیز جنبش را به همان شکل تعریف کرده اند. فرهنگ فلسفه و علوم اجتماعی به نقل از توتونچیان معادل فارسی «Social Movements» را نهضت‌های اجتماعی عنوان نموده است . (بی‌تا: 547) در لغت‌نامه‌ها نهضت را «جنبش، حرکت و قیام» معنی کرده اند (عمید، 1376: 1176). لیکن در منابع و متون علوم اجتماعی هر قیامی را نمی‌توان جنبش اجتماعی خواند. کلمه انگلیسی جنبش یا «Movements» از کلمه «Mouvoir» فرانسه قدیم و واژه «Movimentum» لاتین به کار رفته در قرون وسطی، مشتق شده است که به معنای حرکت کردن، انگیزه دست زدن به اقدامی را داشتن یا حتی بدان مجبور شدن، از بی تفاوتی و بی عملی دست شستن و بالاخره با احساسات به حرکت در آمدن

است. جالب این که بر اساس لغت نامه آکس فورد، کاربرد واژه جنبش به اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم باز می‌گردد و در برگیرنده معنای زی ر است: «مجموعه‌ی واکنش‌ها و کوشش‌های گروهی از افراد برای تحقق هدفی مشخص یا خاص». به قول بیل ویلکینسون، تعریف پیش‌گفته، هنوز رایج‌ترین تعریف قابل‌تسری به مفهوم جنبش‌های اجتماعی است. سال‌ها قبل کاربرد مفهوم جنبش اجتماعی، کاربردی ارزش‌دورانه بود به نحوی که کارکردهای مثبتی را به ذهن القاء می‌کرد و برای مشخص ساختن احزاب ویژه‌ای به کار می‌رفت. «لیبرال بودن، نوآور بودن و پیشگامی» از جمله چنین مواردی بود. برای مثال در انگلستان و فرانسه قرن نوزدهم میلادی، جنبش به‌عنوان حزبی خاص مانند «*parti du mouvement* Movement Party» به کار می‌رفت که حالات منسوخ شده است. (Wilkinson, 1971:11)

بنیاد تعریف جنبش‌های اجتماعی در علوم اجتماعی مغرب‌زمین، بیش از هر منبع دیگری و امدار تعریفی است که ترنر و کیلیان ارائه کرده‌اند. این دو جامعه‌شناس در کتاب ارزشمند خود که حالا دیگر کلاسیک شده است و رفتار دسته‌جمعی (Collective Behaviour) نام دارد، جنبش اجتماعی را «اقدام دسته‌جمعی مجموعه‌ای از افراد جامعه می‌دانند که برای تبلیغ و ترویج و نهایتاً عملی ساختن تغییری یا جلوگیری

از تغییری در کل جامعه و یا در بخش و پاره ای از آن، یعنی در بین گروهی و عده ای از افراد جامعه، بسیج شده، به اقدام مبادرت می‌ورزند» (Turner, Killian, 1975) این دو جامعه‌شناس از حد تعریف فراتر رفته و ویژگی‌هایی را از برای جنبش اجتماعی بر می‌شمارند. به نظر آنان جنبش اجتماعی فعالیتی است که میزانی از استمرار و تداوم در آن به چشم می‌خورد، اهدافی را تعقیب می‌کند، اعضای آن برای مدتی نه چندان کوتاه گردهم می‌آیند و این اعضا خود را منتسب به جنبش اجتماعی می‌دانند. جنبش اجتماعی همچنین فعالیتی مداوم را طلب می‌کند، به تدریج ساخت‌مند شده، سازمانی را شکل می‌دهد. برای نیل به اهداف تعیین شده، تقسیم کاری بین اعضا پدید می‌آورد، رهبری پیدا می‌شود، ثباتی نسبی تجربه می‌گردد و هویتی متمایزکننده به کف می‌آید؛ و در پیدا شدن رهبری و تقسیم کار، نه رویه‌های سیاسی مرتبط با اقتدار یا اتوریته، بلکه حرکات خودجوش و غیررسمی و به طور خلاصه مردمی و تمایلی تدریجی در کار است و از توافق نانوشته و ضمنی در بین اکثریت اعضا خبر می‌دهد. به تدریج اعضا جنبش، هویتی «مامحور» به دست می‌آورند. شاید این پرسش مطرح شود که اکثر رفتارهای جمعی و اجداد ویژگی‌های یاد شده اند. از این روی برای تمایز جنبش‌های اجتماعی از سایر انواع رفتار عمل جمعی،

تأکید بر نکته ای مهم ضرورتی تام و تمام دارد . جنبش اجتماعی بر پایه تضاد و تخاصم شکل می‌گیرد . حال این تضاد و تخاصم می‌تواند بس غلیظ و شدید و یا خفیف و علنی یا ضمنی باشد . علاوه بر آن، تضاد مورد بحث می‌تواند کلیت یک نظام را در برگیرد و دگرگونی‌ای بنیادین را تعقیب نماید و یا کلیت نظام را پذیرفته، تغییری محدود در بخشی از جامعه را طلب کند . به هر تقدیر، جنبش های اجتماعی با میزانی از نفی وضع موجود همراه اند . در واقع می‌توان جنبش‌های اجتماعی را نقاط یا مقاطعی در نظر آورد که بر طیفی جای گرفته اند . در یک سوی طیف دگرگونی عمیق و همه جانبه قرار دارد که جنبش اجتماعی را به انقلابی فراگیر بدل می‌سازد و در سوی دیگر طیف، اصلاحی سخت محدود واقع است . گاه نیز ممکن است، جنبشی اجتماعی با هدفی اصلاحی و محدود آغاز شود و به تدریج بر روی طیف به سمت دیگر حرکت کند و نهایتاً به انقلابی اجتماعی بدل گردد . آنچه که مهم است، پرهیز آگاهانه از خشونت حداقل در مراحل آغازین جنبش‌های اجتماعی است . این تمایل آگاهانه جنبش اجتماعی را از انقلاب تمام عیار، از قیام و شورش و انواع دیگر رفتارهای دسته‌جمعی تهاجمی، متمایز می‌سازد . این نکته باز هم نباید خواننده را از امکان تبدیل شدن جنبش اجتماعی به سایر انواع

کوشش‌هایی که برای دگرگونی اجتماعی به عمل می‌آید، غافل سازد. از این رو جنبش‌های اجتماعی به نحوی تنگاتنگ به دگرگونی‌های اجتماعی مربوط اند و بسیاری از تغییرات جوامع انسانی نتیجه مستقیم و یا غیرمستقیم جنبش‌های اجتماعی به شمار می‌روند. به همین دلیل جنبش اجتماعی و انقلاب اجتماعی رابطه‌ای دو سویه و سخت در هم تنیده دارند. برخی انقلاب اجتماعی را عمل جمعی توده‌های انسانی می‌دانند که از مدت‌ها قبل و از طریق جنبش‌های اجتماعی گوناگون راه افتاده، قوام یافته و به تکامل رسیده و فراگیر شده‌اند. از این زاویه، انقلاب در واقع پایان جنبش‌های اجتماعی یک دوره و ورود این عمل جمعی به مرحله یا فاز جدیدی تلقی می‌شود و نظامی جدید را جانشین نظم موجود می‌سازد و برای مدتی جنبش‌های اجتماعی را تخفیف می‌دهد تا دوباره در زمانی دیگر با هویتی نوین سر برآورند.

در کنار شروطی که ترنر و کیلیان برای جنبش‌های اجتماعی برشمرده‌اند، شاید مقدم بر آن‌ها، باید به وجود نارضایتی اجتماعی اشاره کرد. البته نارضایتی اجتماعی همواره در بین افراد و گروه‌های جامعه به هزاران دلیل وجود دارد؛ لیکن زمانی که انسان‌های ناراضی از طریق عمل جمعی مشترک، متحد می‌شوند، نطفه جنبش اجتماعی بسته



می‌شود. با متحد شدن برای عمل جمعی مشترک - چنانچه با شروط پیش گفته همراه شود - جنبش اجتماعی از قوه به فعل در می‌آید و بروز می‌کند. لذا احساس مشترک افراد و گروه‌های اجتماعی شرط لازم شکل‌گیری جنبش اجتماعی است، گرچه به هیچ روی کافی نیست. (Society Today, 1975) جنبش‌های اجتماعی گاه فراگیرند، آن‌چنان فراگیر که از محدوده جامعه‌ای معین و یا تعدادی از جوامع، فراتر رفته، مسئله‌ای جهانی می‌شوند و گاه در محدوده‌ای بس کوچک‌تر راه می‌افتند و چه بسا خواسته‌های گروهی کوچکتر را در بر می‌گیرند. بدین دلیل جنبش‌های اجتماعی از نظر وسعت، فراگیری و عمق، نوع خواسته‌ها و نارضایتی‌ها، سلسله‌مراتبی را پدید می‌آورند. البته بدیهی است که برای به راه افتادن جنبش اجتماعی، حداقلی از اعضا از نظر تعداد ضروری است. بدین معنا که احساس مشترک چندین نفر ضرورتاً به وقوع جنبش اجتماعی ختم نمی‌شود. (پیران، 1381 و 1382)

تا بدین جا به عمد، جنبش اجتماعی در عام‌ترین معنای آن به کار رفته است و به طبقه بندی از انواع جنبش اقدام نگردید. لیکن به دلیل تنوع حرکات سازمان‌یافته مردمی و پیچیده شدن دائمی فرایندهای اجتماعی، با توجه به هدف جنبش، تقسیم‌بندی‌هایی به عمل آمده است و از جنبش

سیاسی، جنبش اجتماعی (به معنای خاص) جنبش زنان، جنبش سبک‌های زندگی، جنبش جوانان، جنبش‌های هویت مکانی، جنبش‌های تهری‌دستان، جنبش‌های عدالت‌خواهی، جنبش‌های شهروندی، تبعیض زدایی، جنبش‌های آزادی‌طلبی، جنبش‌های زیست‌محیطی و حفظ زمین و طبیعت و نظایر آن سخنی به میان آمده است. چنین جنبش‌هایی دارای همپوشی بسیارند به نحوی که طبقه‌بندی را از جامع و مانع بودن که شرط آن است تهری می‌سازند و در عین حال جنبشی می‌تواند با هدفی معین و تعریف شده و محدود آغاز گردد و در عمل اهداف دیگری را به هدف اصلی خود اضافه نماید و سبب گردد که مجموعه‌ای چند جنبشی با هم درآمیزد. معمولاً جنبش آزادی‌خواهی و تبعیض‌زدایی در ذیل جنبش‌های سیاسی طبقه‌بندی می‌شوند و جنبش‌های حفظ هویت، هویت مکانی، جنبش زنان، حفظ زیست بوم، شهروندی و عدالت خواهی در ذیل جنبش‌های اجتماعی آورده می‌شوند. لیکن چنین طبقه‌بندی‌ای قراردادی است. زیرا تمامی جنبش‌های مردمی اولاً با عنصر اعتراض همراه اند و ثانیاً برای دستیابی به اهداف خود، چه کم و چه بیش با نظام قدرت رسمی به کنش و واکنش می‌پردازند و باز هم چه کم و چه زیاد بار سیاسی پیدا می‌کنند. همین موضوع اغتشاش مفهومی را سبب می‌گردد و مناقشاتی را دامن می‌زند. تا بدان‌جا که در تعریفی از جنبش اجتماعی

چنین آمده است «جنبش اجتماعی کوشش جمعی آگاهانه برای ترویج دگرگونی در هر زمینه ممکن به هر وسیله ممکن می باشد که حتی خشونت، اعمال خلاف قانون، انقلاب و یا پناه بردن به الگویی ناکجاآبادی را کنار نمی‌گذارد» از سوی دیگر یکی از متأخرترین تقسیم‌بندی‌ها جنبش اجتماعی را مختص حرکات جمع‌ی آگاهانه یا میزانی از سازماندهی لیکن در درون ساختار سیاسی موجود، خشونت‌گریز و اصلاحی قلمداد می‌کند و انقلاب و قیام و شورش را از جمله جنبش‌های اجتماعی به حساب نمی‌آورد. چنین اغتشاش مفهومی را می‌توان حال چه کمتر و چه بیشتر در بخش مهمی از آثار مرتبط با جنبش‌های اجتماعی - از اولین کوشش‌ها - یافت. مثلاً تلاش‌های لورنز و ن اشتین (Lorenz Van Stein) در کتاب "تاریخ جنبش اجتماعی در فرانسه" 1789-1850، ورنر سمبارت (Werner Smbart)، در "سوسیالیسم و جنبش اجتماعی"، فردیناند تونیس در "اجتماع و جامعه"، رادلف هه‌پرله، در کتاب "جنبش اجتماعی: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی"، اثر هربرت ب لومر و آثار بعدی از جمله اثر اس‌ملر با عنوان "نظریه رفتار اجتماعی" و بالاخره مجموعه مقالاتی با عنوان "بازاندیشی جنبش‌های اجتماعی" (Goodwin, Jasper, 2004) نمونه‌ای از این موارد است. در آثار اولیه‌ت‌ا زمانی که جامعه‌شناس فرانسوی آلن تورن مفهوم

جنبش‌های اجتماعی جدید را ارائه کرد، جنبش اجتماعی به تمامی اشکال مبارزه آگاهانه جمعی دگرگون‌خواه اطلاق می‌شد. لیکن با شکست الگوی اجتماعی - دموکراتیک در دهه هشتاد میلادی، بازنگری در مفهوم جنبش‌های اجتماعی در دستور قرار گرفت و طبقه بندی‌های جدیدی ارائه شد. لیکن هنوز بحث و جدل، مرتبط با چارچوب مفهومی جنبش‌های اجتماعی پابرجاست. (Klander Mans, 2002)

### 3) فقر و جنبش‌های اجتماعی

رابطه فقر و جنبش‌های اجتماعی به مفهوم فراگیر آن یعنی تلقی از تمامی انواع مبارزات مردمی به عنوان اشکال مختلف جنبش اجتماعی، قدمتی دیرپا دارد. همان‌گونه که فرانتس فانون اشاره کرده است، یکی از محدود نهادهای حفظ‌کننده انسانیت که گاه و بیگاه مورد استفاده فقرا و استعمار و استثمارشدگان قرار می‌گیرد، عمل شورشی است. عمل شورشی به عنوان واکنش از سر به جان آمدگی، رفته‌رفته جای خود را به کوشش‌های متشکل و سازمان یافته داده است. نخستین گام‌ها در کشورهای صنعتی شده اروپایی غرب برداشته شد که با محور طبقه کارگر متشکل و طی شدن فرایند «طبقه در خود» به «طبقه برای خود»، آگاهی دگرگون‌ساز به کف آوردند و به مبارزه با فقر نهادی شده‌ای دست یازیدند که دائماً بازتولید می‌گردید تا فروشندگان دستمزد

ارزان همواره در دسترس باقی بمانند. دهه‌های 40 تا 60 قرن نوزدهم، اروپای غربی صحنه مبارزات فشرده کارگران بر علیه استثمار بود که گرچه به پیروزی انقلاب‌های کارگری منجر نشد و اولین حکومت کارگران در فرانسه نیز دیری نپایید، اما به دست‌آوردهایی چون بیمه بیکاری، غرامت از کارافتادگی به علت سانحه، بیمه بازنشستگی و در یک کلام حداقل شرایط و محیط کار مناسب انجامید (پیران، 1381 و 1382) چنین دست‌آوردهایی طی سال‌ها و به تدریج به کف آمد. البته تولید انبوه و ضرورت ارتقاء سطح زندگی آحاد مردم در مغرب زمین به عنوان مصرف‌کننده، در رسیدن به دست‌آوردهای یاد شده بی‌تأثیر نبود. بدیهی است که فقر اکثریت قریب به اتفاق تهي‌دستان زحمتکش، مهم‌ترین عامل پیوستن آنان به جنبش‌های کارگری بود.

در مرحله بعد مرکز ثقل مبارزات از جهان پیشرفته به جهان سوم نقل مکان کرد و جنبش‌های رهایی‌بخش ملی که پیوندي از جنبش تهي‌دستان، جنبش آزادی‌خواهی و جنبش‌های ضد استعماری محسوب می‌شدند، پرچمدار مبارزات مردم محروم گردیدند. گرچه جنبش کارگری نیز هنوز پویا بود. لیکن در کشورهای غرب با بالا رفتن سطح زندگی که خود بهترین گواه رابطه فقر و جنبش‌های اجتماعی محسوب می‌شود از یک سو و پیدایش اتحادیه‌ها، سندیکاها و کارگری و

ده‌ها سازمان و نهاد دیگر که نقش میانجی طبقات را بازی می‌کردند از سوی دیگر، به نهادینه ساختن بی‌آزار جنبش کارگری مشغول بودند و چنین جنبش‌هایی را در درون سیستم های غربی جذب می‌ساختند. البته بالا رفتن تحمل اعتراض و پذیرش آن از سوی دولت های غربی که در قالب دولت های رفاهی و گاه با عناوین سوسیال دموکراسی یا دموکراتیک بر سر کار بودند نیز، عامل دیگری بود که باید شمار آید. به هر تقدیر قرن بیستم و به ویژه پس از جنگ جهانی، دوران مبارزات ضد استعماری محسوب می‌شد. در جهان سوم نیز توسعه برون‌زا و استقلال صوری عامل مهم کاهش میزان ساختارشکنی جنبش‌های اجتماعی به حساب می‌آمد (Smith, Tardanico, 1989:89) هم‌زمان در غرب به دلایلی که در بالا ذکر شد، جنبش‌های اصلاحی و درون سیستمی میدان دار شدند، بحث از برابری زنان با دیدگاه های متنوع، بحث حفاظت از محیط زیست و حقوق شهروندی مهم ترین انواع چنین جنبش‌هایی می‌باشند که تا به امروز به حیات خود ادامه داده و گسترش چشم‌گیر یافته‌اند. جنبش حقوق مدنی و مبارزه با جنگ ویتنام دو مورد استثنایی بودند که به علت شرایط حاد و شکننده دهه شصت قرن بیستم میلادی برای مدت کوتاهی سخت رادیکالیزه شدند و به رویارویی جدی با سرمایه‌داری آمریکایی پرداختند که باز هم با

پذیرش حقوق سیاهان و پایان جنگ ویتنام رو به خاموشی نهادند. واکنش تهیدستان غربی به ویژه در ایالات متحده به سمت شورش های سفید و خروج از جنبش‌های اجتماعی گرایش یافت. بالا رفتن اقدامات ضدا اجتماعی، قتل، اعتیاد، بیماری روانی و نظایر آن، نمود واضح کاهش جنبش های اجتماعی و خمودگی آن بود. در این دوره مفاهیم خارج از طبقه، خارج از سیستم و غیره برای توضیح تهیدستان به عنوان عامل خنثی‌سازی انقلابات و جنبش های اجتماعی عمل نمود. اساساً باید توجه داشت که حرکات جمعی توده‌ای به سه شک ل اساسی رخ می دهد که جنبش آلونکنشینان، بی‌خانمان‌ها، و جنبش های معطوف به خدمات عمومی یا مصرف جمعی نوع اول، جنبش های اتحادیه‌های کارگری نوع دوم و جنبش‌های شورش‌گرانه نوع سوم محسوب می شوند. جنبش اتحادیه‌های کارگری در دستیابی به مسایل اقتصادی آن هم درون سیستمی و در جهان سوم آگاهانه غی‌ریاسی در قالب اعتصاب‌های کوتاه مدت و حرکات جمعی پیرامون کارخانه‌ها برای اهداف کاملاً مشخص از جمله تعویق دریافت دستمزدها، محدود شده است، (پیران، 83:1381) جنبش‌های شورش‌گرانه نیز عموماً بی سازمان و کاملاً واکنشی باقی مانده اند. به همین دلیل بسیاری چنین اقداماتی را از جمله جنبش های اجتماعی به حساب نمی آورند. پس آنچه که هنوز در

قالب جنبش‌های اجتماعی با هویت تهی دستی باقی مانده است، جنبش‌های سرپناه و مصرف جمعی است که باز هم نشان‌دهنده نقش فقر و محروم‌شدگی در ظاهر و رو به تداوم جنبش‌های اجتماعی است.

اساساً باید توجه داشت که فرایند سازماندهی و ساختپذیری مجدد نظام سرمایه داری یا فرآیندهای انطباق‌ساختاری و سیاست‌های تعدیل در جهان سوم منجر به تحولات عمیق اجتماعی و اقتصادی از جمله بحران بدهی‌ها گردیده است که خود منجر به فرایند قطبی‌شدن اجتماعی - اقتصادی شده است. مسئله بحران‌زا در عدم همخوانی تغییرات یاد شده با تفکر سنتی رادیکال در امیدواری به عمل‌پرولتاریا یایی نهفته است. کارگران مستقیماً در تولید نقش داشتند. لیکن امروزه جنبش‌های اجتماعی بر عهده کسانی است که مستقیماً در فرایند تولید نقشی ندارند. این امر به تغییرات عمده‌ای جان‌بخشیده است که مهم‌ترین آن‌ها عنوان می‌شوند:

الف) بخش عمده مردم به خصوص فقرای شهری دیگر در فرایند تولید دخالتی ندارند و لذا در حیطة عمل احزاب کارگری و اتحادیه و سندیکاها قرار نمی‌گیرند.

ب) تحولات تکنولوژیکی و به خصوص انقلاب الکترونیک، علاوه بر موضوعی که در بالا اشاره شد - یعنی کاستن از نقش طبقه کارگر به علت خودکار



شدن فرایند تولید، به متنوع ساختن شدید نی روی کار آن هم در بخش سوم اقتصاد انجامید و از سوی دیگر به رواج حرکات ضداجتماعی در قالب شکل‌گیری گروه‌های تبه‌کار منجر شد.

تحولات اواخر دهه هفتاد و دهه هشتاد قرن بیستم میلادی دوران بازنویسی جنبش‌های اجتماعی بود. از یکسو جهانی‌سازی در دستور قرار گرفت و به مدد انقلاب الکترونیک (رایانه‌ها و ارتباطات ماهواره‌ای) مفهوم صنعت، فرایند تولید، کارخانه و غیره دستخوش دگرگونی شد و نقش طبقه کارگر به شدت محدود گردید. خودکار شدن فرایند تولید تنها یکی از دست‌آوردهای انقلاب الکترونیک و جهانی‌سازی بود. از سوی دیگر با فروپاشی شوروی، تفکر چپ متشکل در تمامی اشکال ریز و درشت آن ضرباتی سهمگین خورد و برای مدتی از هم گسست. در این دوره بحث از جنبش‌های اجتماعی جدید که عمده‌تاً اصلاحی و درون‌سیستمی‌اند به میان آمد. لیکن باید توجه داشت که باز هم به دلیل وجود فقر، جنبش‌های اجتماعی از میان نرفت و حتی در مواردی گسترش یافت. اما نوع و ماهیت چنین جنبش‌هایی کاملاً دگرگون شد.

در غرب مسئله بی‌خانمانی که در خیابان‌های خرابی گسترده عیان شده است، به تدریج، به تشکلهای چند طبقه‌ای و گرد آمدن جنبش‌های اجتماعی گوناگون در

کنار هم و تجلی آن به عنوان جنبش های ضدجانی سازی، منجر گردید. برای اولین بار در نیویورک تخلیه خیابان خوابان از پارکها جنبش های چند طبقه ای را به حرکت درآورد که بعدها در اعتراض به گردهم آیی های سرآمدان جهانی سازی، خود را نشان داد و گویای تحولات جدید در بحث از جنبش های اجتماعی بود. بازهم فقر و گس ترش آن و قطبی شدن جوامع - یعنی اقلیت افسانه ای ثروتمند و انبوهی فقیر - موتور محرک چنین جنبش های تبعیضزادی، جنبش گروه های خاص با تمایلات ویژه و جنبش سقط جنین در همین راستا به عمل مشترک روی آورده اند. رخداد مهم دیگر حرکت جنبش ها به سمت جهانی شدن بوده است که به قول هابرماس برای اولین بار جنبش های اجتماعی را از حالت واکنش خارج خواهد کرد و به آنها حیاتی مستقل خواهد بخشید (گفتگوی هابرماس و پیران، پیران، 83-1381).

- ج) نقش دولت ها عمیقاً دگرگون گردیده است و ساختار رسمی دولت ها به سمت الگویی شبیه بخش سرمایه داری در حال حرکت است و بیش از پیش چون بنگاه های اقتصادی عمل می نماید.
- د) به طور عملی الگوهای مصرف (به جای تولید) در ساخت پذیری متن تجارب روزمره در قالب جامعه مصرفی نقش بازی می کنند.

در اثر تحولات یاد شده این پرسش مطرح می‌گردد که چه طبقه‌ای پیشاهنگ تغییرات اجتماعی است و یا جانشین طبقه کارگر کیست؟ این امر در علوم اجتماعی به کشف مجدد جنبش‌های اجتماعی منجر شده است و جنبش‌های اجتماعی شهری در این بازاندیشی نقشی حیاتی یافته‌اند. در بحث از رابطه فقر و جنبش‌های اجتماعی توجه به بخش غیررسمی جلب شده است. لیکن مشکل آن‌جاست که بخش غیررسمی پدیده‌ای متشکل و همگون نیست. از این روی تعریف جنبش‌های اجتماعی نیز دستخوش تغییر گشته است. امروزه گفته می‌شود که جنبش اجتماعی، هر عمل جمعی آگاهانه است که منجر به گذار اجتماعی شود یا شکل خاصی از عمل جمعی با عقلانیت و یا منطق خاص، منابع خاص و هویت جمعی، جنبش اجتماعی است. (Karner, 1983) کاستل نیز معتقد است که هر مجموعه اجتماعی که به صورت جمعی برای تحقق اهداف زیر می‌کوشد در محدوده جنبش‌های اجتماعی طبقه بندی می‌شود: بالابردن استاندارد مصرف جمعی، گسترش فرهنگ محله‌ای یا اجتماع خاص و دستیابی به خود مدیریتی سیاسی و در نتیجه تغییر معنای شهری (Castlles, 1983) توجه شود که در تمامی تعاریف بالا تهی‌دستان شهری تعیین‌کننده‌اند. در باب جنبش‌های اجتماعی و فقر سخن بسیار است، زیرا کل مسئله دائماً در حال بازاندیشی است.

گرچه آینده شاهد رادیکال شدن شدید گروه های تهی دست خواهد بود و اشکال جدیدی از حرکات جمعی بروز خواهد کرد، لیکن در حال حاضر مهم ترین نکته آن است که دولت های جهان سومی باید آگاهانه برخورد کنند زیرا جنبش های اجتماعی با اهداف محدود و غیرساختار شکن می توانند جانشین شورشی های تخریبی شوند و این نکته ای سخت با اهم یت است. چنانچه فقرای شهری مورد بی اعتنائی قرار گیرند و نادیده انگاشته شوند، حرکات تند شورشی رشد خواهد کرد. لیکن نکته ای قابل توجه آن است که به دلیل قطبی شدن جوامع، چنین حرکاتی به مراتب از گذشته کمتر قابل پیش بینی اند و می توانند به ناگاه به جریانی پایدار بدل شوند و کشورهای جهان سوم را دستخوش بی ثباتی طولانی و دخالت بیگانگان کنند. تجربه موفق برخی از کشورهای جهان سوم نشان می دهد که چنانچه حق اعتراض خشونت گریز به رسمیت شناخته شود و اجازه داده شود تا سازمان های غیرحکومتی راستین که سودایی غیر خدمت به گروه های محروم و خاص ندارند بیش از پیش گسترش یابند و با مسایل اجتماعی و اقتصادی درگیر شوند، مشکلات اجتماعی در چارچوبی غیر ساختار شکن باقی می مانند و جنبش های اجتماعی آگاهی دهنده قواعد تحول اصلاحی می شوند و تغییرات، تدریجی رخ می دهد. در چنین حالتی مشروعیت سیاسی

افزایش می‌یابد. بدیهی است چنین پروژه ای آن‌گاه موفق خواهد بود که فقرزدایی، عدالت اجتماعی و مبارزه با تبعیض صوری نبوده و به نمایش تبدیل نشود.

#### 4) فقر در ایران

بررسی فقر در ایران مانند تقریباً تمامی کشورهایایی که (براساس تمثیلی از طبقه بندی گروه‌های اجتماعی فرانسه در انقلاب کبیر) جهان سوم نام گرفته اند، سکه ای است با دو رویه. رویه نخست آمارها و اطلاعات رسمی کشورهاست و رویه دوم واقعیت بیرونی و بررسی های مستقل توسط محققانی است که وابستگی حرفه ای و غیره ندارند. هر دو رویه با مسایل متعددی روبروست. آمار و اطلاعات رسمی معمولاً با کم شماری روبرویند زیرا به دلایل مختلف خط فقر پایین تر از میزان واقعی تعیین می‌شود تا تعداد و درصد فقر نیز پایین آید. از طرفی آمارهای رسمی مانند تمامی اطلاعات آماری سطحی‌اند و عمق مسأله را نشان نمی دهند و بازگوکننده کلیت موضوع اند و نه اجزاء درهم تنیده آن. این امر به ویژه وقتی با میانگین‌ها بیان می‌شود، شدت بیشتری می یابد. زیرا شکاف واقعی بین اقلیتی بسیار ثروتمند و اکثریتی فقیر را نشان نمی دهد و بدین دلیل همواره خطر برداشتهای نادرست را افزایش می‌دهد. اما تحقیقات

محققان مستقل نیز با کمبودهایی روبروست. نخست آنکه چنین محققانی امکان دسترسی به اطلاعات جامع و مستقل را ندارند و به دلایل گوناگون از جمله هزینه‌های مربوطه قادر به جمع‌آوری چنین اطلاعاتی نیز نیستند. از این رو تصویری که ارائه می‌کنند در بهترین حالت ناتمام می‌ماند. حال چنانچه انگیزه‌ها و نگرش‌های چنین محققانی نیز به حساب آید از قابلیت اتکاء تحقیقات آنان کاسته می‌شود. گرچه این موضوع به هیچ وجه قابل‌تعمیم نیست. نکته بعدی، پیچیدگی موضوع فقر است که قبلاً بدان اشاره شد. اگر خواننده اجازه دهد نکته دیگر در زمینه روان‌شناسی اجتماعی ایرانیان است که آن نیز م‌وضوع را پیچیده‌تر می‌کند و آن، تمایل به فقیرتر نشان دادن خود به عنوان روندی عمومی در ایران است.

پس با در نظر گرفتن موارد فوق باید به بحث فقر در ایران آن هم به نحوی گذرا اقدام کرد. نخست برخی اطلاعات رسمی مرور می‌شوند و در نهایت به نکاتی اشاره می‌شود. بررسی‌های موجود نشان می‌دهد که موضوع فقر و گستردگی آن در ایران روندی ثابت نداشته است، گرچه فقر روستایی از پایداری بیشتری برخوردار بوده است. اما نکته اساسی که همواره در مطالعه فقر باید مد نظر باشد نه تنها کمیت فقر بلکه شکاف‌های درآمدی، احساس

محرومیت و احساس کنارگذاشته شدن یا غبن و ظلم است. گرچه چنین مفاهیمی عمدتاً کیفی اند و بررسی آن‌ها از طریق شاخص‌های قراردادی‌ای ممکن می‌گردد که همواره ناقص و ناتمام باقی می‌ماند، لیکن موضوعاتی سخت مهم‌اند. به ویژه با توجه به موضوع مقاله یعنی بررسی رابطه فقر و جنبش‌های اجتماعی، چنین موضوعاتی اهمیتی اساسی دارند. فقط کافی است اشاره شود که از مجموع بیش از 50 درگیری و شورش شهری، کمی کمتر از سه دهه اخیر، بیش از 40 مورد در اجتماعات اسکان غیررسمی رخ داده است. اجتماعات اسکان غیررسمی نیز گرچه اجتماعی در مجموع فقیرند، اکثریت آنان فقیرترین گروه‌ها را تشکیل نمی‌دهند. به ویژه وقتی صاحب سرپناهی از آن خودند و اکثریت نیز سرپناه خودساخته‌ای دارند که مهم‌ترین عامل کاهش فقر مطلق است. زیرا بخش مهم و قابل توجهی از درآمد ته‌ی‌دستان شهری صرف اجاره سرپناه می‌شود و لذا ساکنان این قبیل اجتماعات که به غلطی فاحش حاشیه‌نشینان خوانده می‌شوند از طریق ساخت سرپناه این رقم مهم را از سبد هزینه‌های خانوار حذف کرده‌اند. دیگر این‌که شورش‌های شهری یاد شده، اکثراً به دلیل تهی‌دستی رخ نداده است، بلکه موضوع یا تخریب سکونتگاه بوده است یا قطع و عدم دسترسی به خدمات جمعی مانند آب و برق و گاز و یا جلوگیری از ساخت‌وساز

بیشتر.

آمارهای رسمی نشان می‌دهند که فقر در ایران از 1365 تا 1375 به علت افزایش درآمد روبه کاهش نهاده است و سهم جمعیتی که در فقر زندگی می‌کنند از 27/3 درصد به 20/9 درصد کاهش یافته است. جالب آن‌که علی‌رغم چنین آمار رسمی‌ای که از سوی سازمان مدیریت و برنامه ریزی در سال 1376 انتشار یافته است، برداشت عمومی در مورد دوره یاد شده شهرت گرفتن و عیان شدن فقر در ایران است و به همین دلیل دوره یاد شده که به دوره سازندگی موسوم است آماج شدیدترین نقدها بوده و اتفاقاً بخش عمده شورش‌های شهری نیز در آن دوره رخ داده است. دلیل تفاوت آن‌چه که آمار بیان می‌دارد و آن‌چه که جامعه حس می‌کند در چند نکته نهفته است. اول آن‌که همان‌گونه که عنوان گردید آمار یاد شده تفاوت‌های بارزی را که در مقاطع مختلف دهه مورد بحث وجود داشته است نشان نمی‌دهد و ضمناً شکاف درآمدی و تغییر در الگوی مصرف ثروتمندان را منعکس نمی‌سازد؛ مهم‌تر آن‌که گسترش فقر روستایی – که در نهایت به نقاط اسکان غیررسمی یا روستاها و سکونتگاه‌های پیرامون شهرهای بزرگ منتقل می‌شود – را نیز مخفی می‌کند. زیرا دوره یاد شده گرچه دوره‌ای موفق از نظر سر مایه‌گذاری‌های زیرساختی کشور است، دوره فساد مالی و دوره عیان شدن شکاف



درآمدی نیز هست که تراکم خواری از عیان‌ترین انواع آن است. لذا باید به نکته‌ای اشاره کرد که اهمیتی ویژه دارد. دوره پس از جنگ به خصوص با گذر پنج سال، دوره به راه افتادن اتوموبیل‌های جدید مدل بالا، دوره به گوش گرفتن دایمی تلفن همراه، دوره رژه رفتن فرزندان اغنیاء و گذران عمر در کافی‌شاپ‌ها و رستوران‌ها و تشکیل پارتی‌های شبانه و سربرافراشتن ساختمان‌های بلند است. گرچه به هیچ وجه نگارنده در مقام نقد چنین مقوله‌هایی نیست و از یادآوری آن‌ها نیز به دلیل امکان سوءاستفاده از آن‌ها خرسند نمی‌باشد، لیکن این اشاره برای نشان دادن بالا رفتن احساس محرومیت است. گرچه در آن دوران سطح تحصیل، بهداشت و درآمد عمومی نیز بالا رفته است، اما توده مردم علی‌رغم زندگی بهتر گروه‌هایی از آنان، احساس محرومیت بیشتری داشته‌اند. زیرا در دوران جنگ و چند سال پس از آن یکدستی جامعه به مراتب بیشتر بوده است که به ناگهان دگرگون شده است. نکته مهم دیگری که در ذهن جامعه جافتاده است، عدم وجود دلیل و توجیه برای شکاف یاد شده است. جامعه از خود می‌پرسد که آیا شکافی که هر روز می‌بیند، مصرف مسرفانه‌ای که از ویژگی‌های نوکیسه‌ای است و چون پتکی بر سر انبوه مردم فرود می‌آید، آیا معلول تحصیل بالاتر است، یا نتیجه

نوآوری، کشف و اختراعی بی مانند است؟ آیا محصول کار و تلاشی شبانه روزی است؟ پاسخ پرسش‌های بالا چه درست چه نادرست منفي است. اینجاست که علی‌رغم نوسانات سطح فقر، احساس بغض و محرومیت گاه به صورتی غیرواقعی افزایش می‌یابد و این احساس، از فقر برای جنبش‌های اجتماعی مهم‌تر است.

نگاهی به ضریب جینی که گویای شکاف درآمدی است در تمامی سال‌های پس از جنگ نکته‌ای در خور توجه را بر ملا می‌کند و آن ثابت ماندن تق‌ریبی در حد بیش از 0/4 است (رقم یاد شده برای سال 1377 رقم 0/437 بوده است). به علاوه، برابر اظهارنظر یکی از مدیران سازمان مدیریت و برنامه ریزی در روزنامه شرق این رقم در سال 1383 معادل 0/420 بوده است که نشان می‌دهد شکاف درآمدی بسیار عمیق است. نسبت دهک بالا و پایین‌ترین دهک در سال 1383 معادل 19/4 می‌باشد. چنین رقمی برای پاکستان 6/7، برای آلمان 7/2، برای تایلند 11/6، برای چین 12/6، فرانسه 9 و سوئیس 9/7 می‌باشد. در بحث از جنبش‌های اجتماعی، وجود چنین شکافی بین ثروتمندترین و فقیرترین گروه‌های جامعه موضوعی تعیین‌کننده است. (روزنامه شرق، 24 مرداد 1384)

از سوی دیگر هنگامی که سخن از کاهش فقر به میان می‌آید باید توجه داشت که رقم کاسته شده از

فقر در مقایسه با درصد فقیران هم واره رقمی محدود است؛ یعنی هنوز تعداد فقیران قابل توجه است. برای مثال علی‌رغم کاهش فقر در دوره ای که در بالا اشاره شده (1377-1365) در پایان دوره هنوز از هر پنج نفر یک نفر فقیر محسوب می‌شده است. این امر در روستاها از هر سه نفر یک نفر بوده است.

مطالعات مختلف نشان می‌دهد که گرچه هنوز بین تحصیل و فقر رابطه وجود دارد، یعنی فقیران سطح تحصیل پایین‌تری دارند، لیکن این امر به معنای پذیرش تحصیل به عنوان عامل فقر نمی‌تواند باشد. همچنین مشخص شده است که فقر در شرق و غرب کشور جدی‌تر از سایر نقاط است. خانواده‌های پرجمعیت ایرانی از جمله فقیرترین گروه‌هایند، خانواده‌های جدیداً تشکیل شده با درصد فقر بیشتری روبه‌رویند، مزدبگیران بخش خصوصی فقیرتر از مزدبگیران بخش دولتی هستند، بیکاری مهم‌ترین عامل فقر به حساب می‌آید، خانواده‌های زن سرپرست تجربه فقری به مراتب بیشتر دارند، فقر حاد یا مزمن شده نیمی از کل فقر ایران را تشکیل می‌دهد. (گزارش فقر UNDP، 2002)

موارد یاد شده نشان می‌دهد که هنوز در زمینه فقر کاری جدی باقی مانده است. باز هم تأکید می‌شود که آمارهای غیررسمی تصویری به مراتب

جدی‌تر ارائه می‌دهند تا بدان‌جا که از فقیر بودن 35 درصد جمعیت یاد می‌کنند. (رئیس‌دانا، 1379)

آمار رسمی و غیررسمی بیکاری نیز تفاوتی جدی دارد. اما آنچه که برای بحث حاضر مهم است وجود رابطه‌ای مشهود بین احساس محرومیت و جنبش‌های اجتماعی است. البته باید یادآوری کرد که به علت ضعف جامعه مدنی و نهادهای آن، واکنش‌های تهي‌دستان در ایران، موردی، ناگهانی و انفجاری باقی مانده است و به همین دلیل غیرقابل پیش‌بینی است. چنین واکنش‌هایی از نظر گروهی از متفکران که بدان‌ها اشاره شد در چارچوب جنبش‌های اجتماعی نمی‌گنجند. لیکن به نظر می‌رسد با متشکل شدن تهي‌دستان در سازمان‌ها و نهادهای خودجوش، از انفجاری و ناگهانی بودن واکنش‌ها کاسته می‌شود و تأییدی است بر این نکته که حکومت‌های هوشمند قدر جنبش‌های اجتماعی خشونت‌گریز را به شدت می‌دانند.

1. اطهاري، كمال. (1389)، **تأثير برنامه ريزي كلان اقتصادي - اجتماعي بر فقر** : اسكان غيررسمي در ايران، فقر در ايران ، تهران، دانشگاه علوم بهزيستي و توانبخشي.
2. پيران، پرويز . **روشهاي مشاركت جويانه در بررسي فقر**، كتاب فقر در ايران . تهران، دانشگاه علوم بهزيستي و توانبخشي.
3. پيران، پرويز. (82-1380)، **جنبشهاي اجتماعي شهري با نگاهی به شرايط ايران** ، مجموعه 14 مقاله، تهران، *ماهنامه آفتاب*.
4. رئيسدانا، فريبرز . (1379)، **نقد روش در پديده شناسي فقر** ، فقر در ايران ، تهران، دانشگاه علوم بهزيستي و توانبخشي.
5. عميد، حسن . (1376)، **فرهنگ فارسي عميد**، تهران، انتشارات اميرکبير.
6. Beall. (1993), "**The Gender Dimensions of Urbanization & Urban Poverty**" UN.
7. Castells, Manuel. (1983), "**The City & Grassroots**", U. of California, Berkeley.
8. Cockcroft, James, et al. (1972), "**Development & Underdevelopment**", Double Day, Garden City.
9. Goodwin Jeff. James M. (2004), "**Rethinking Social Movements**", Rowman NY.
10. Gunder Frank, Andre. (1965), "**Urban Poverty in Latin America**", Rutgers U.Press New Brunswick.
11. Gurslin, Orville. in **Cockcroft et al**, Op cited 202.
12. Hyden, G. (1986), "**Beyond Ujamaa in Tanzania**", Heinemarn London.
13. Johnson, L. Dale. (1972), "**On Oppressed Classes**" in Cockcroft & et al op cited.

14. Klandermons, Bert & Staggenborg, Suzanne, (2002) "**Methods of Social Movement**" Rescarel University of Minne Sota Press (2002) 15 Les Queveçois No. 2,1966.
15. Sen, A. K. (1987), "**The Standard of Living**", Cambridge U. Press, Cambridge Society Today.
16. Smelser, Neil. (1962), "**Theory of Collective Behavior**", Routledge & Kegan Paul London.
17. Smith, M.P, Feagin Joe. (1989), "**The Capitalist City**", Basil Black uell, Cambridge.
18. Sombart, Werner. (1909), "**Socialism and the Social Movements**", Dent. London.
19. Stein, LorezVon. (1964), "**History of Social Movoments in France**", 1789-1850, The Totowa, NewJery.
20. Turner, Ralph H., Killian, Lewis M. (1957), "**Collective Behavior**", Prentice-Hall, Engle wood cliffs N.J.
21. UNDP. (2002), "**Poverty in Iran**", Country Assessment Tehran.
22. Wilkinson, Paul. (1971), "**Social Movement**", Macmillan, London.
23. Wratten, Eten. (1995), "**Conceptualizing Urban Poverty**", Environment & Hrbanozation Vol. 7 No.1.